فرید زکریا: آمریکا نباید از دنیایی که خود ساخته، دست بکشد

ابرقدرتی که به خود تردید دارد

سجاد عطازاده
مترجم

فرید زکریا، خبرنگار و از نظریه‌پردازان برجسته سیاست خارجی آمریکا و نظریه روابط بین‌الملل، در مقاله «ابرقدرتی که به خود تردید دارد، آمریکا نباید از دنیایی که خود ساخته، دست بکشد» که در شماره ژانویه/فوریه ۲۰۲۴ نشریه فارن افرز منتشر شده است، به بررسی نقاط ضعف و قوت آمریکا در عصر حاضر پرداخته است. زکریا در این مقاله در پی آن است تا ایالات متحده را همچنان راهبر جهان بداند و بر ادامه تفوق آن در عرصه بین‌الملل در سال‌های آینده تاکید کند، اما خوانش این مقاله نکاتی مهم را نیز روشن می‌کند. اولین مساله نگاه منفی مردم آمریکا به آینده کشور خود است؛ ۶۰ درصد از آمریکایی‌ها بر این باور هستند که کشورشان در سال ۲۰۵۰ از اهمیت کمتری نسبت به اکنون برخوردار خواهد بود. این ناامیدی در فضای انتخاباتی آمریکا نیز خود را نشان داده است و درحالی‌که پیش‌تر بنا بر ادعای زکریا، هر داوطلبی که فضای امیدوارانه‌ای را ترسیم می‌کرد در انتخابات ریاست جمهوری پیروز می‌شد، در رقابت‌های ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ ترامپی گوی سبقت را ربود که معتقد بود ایالات متحده در خارج از مرزهای خود با «بی‌احترامی، تمسخر و هدر رفت [منابع]» روبه‌رو است و جهان در یک «آشفتگی کامل» به سر می‌برد. در دوران بایدن نیز علی‌رغم اصلاح نسبی این روند، رگه‌هایی از این ناامیدی وجود دارد؛ ناامیدی‌ای که در سخنرانی جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی او در موسسه بروکینگز مشخص است، سخنرانی‌ای که پیش‌تر در «فرهیختگان» منتشر شده است. نکته مهم بعدی که در مطلب زکریا مورد اشاره قرار گرفته، فاصله گرفتن متحدان واشنگتن از آمریکا است؛ او در این باره به ترکیه و عربستان سعودی اشاره می‌کند که پیش‌تر جزء متحدان سنتی ایالات متحده به شمار می‌رفتند، اما اکنون مسیر مستقل‌تری را دنبال می‌کنند. فرید زکریا معتقد است علی‌رغم همه این مشکلات، آمریکا همچنان بهترین وضعیت را در جهان دارد، اما به نظر می‌رسد نکاتی چند در تحلیل او مورد اشاره قرار نگرفته‌اند؛ اولا نظم لیبرالی که آمریکا مدعی سردمداری آن است، شاید هرگز تا به این حد مشروعیت خود را از دست نداده؛ استانداردهای دوگانه آمریکا که آخرین نمونه آن را می‌توان در سکوت این کشور در برابر جنایات رژیم صهیونیستی در غزه مشاهده کرد، سبب شده تا روایت آمریکایی از نظم جهانی تضعیف شده و تشت رسوایی آن از بام بیفتد. مساله بعدی که خود زکریا هم تلویحا به آن معترف بوده این است که نقش آمریکا در آینده جهان کمتر و کمتر خواهد بود؛ پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده تا چند سال به‌عنوان هژمون و قدرت برتر عمل می‌کرد؛ وضعیتی که نمود آن را می‌توان در جنگ اول خلیج فارس و حتی عملیات‌های موسوم به «ضد تروریسم» دید، اما پس از حمله به افغانستان و عراق و گرفتار شدن در باتلاق این کشورها، جایگاه این شور رو به افول رفت و پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ و خیزش چین، این کاهش جایگاه سرعت بیشتری نیز به خود گرفت. در دوران ترامپ نیز با مشی خاص او که نتیجه آن فاصله گرفتن متحدان آمریکا از این کشور بود، «شبکه متحدان» که از امتیازات سنتی آمریکا به شمار می‌رفت، ضربه دید. خروج مفتضحانه آمریکا از افغانستان هم که در دوران بایدن رخ داد، به اعتقاد بسیاری نقطه اوج نشانگر این افول به شمار می‌رود. زکریا در این میان به نقش جمهوری اسلامی ایران در ممانعت از نیل آمریکا به اهداف خود اشاره می‌کند و با ذکر مثال‌هایی از فعالیت ایران در محور مقاومت، بر این باور است که خروج آمریکا از منطقه خاورمیانه سبب شکل گرفتن خلأ قدرتی شده که ایران از آن منتفع شده است. در ادامه ترجمه این مقاله را می‌خوانید.

■ ■ ■

بیشتر آمریکایی‌ها فکر می‌کنند کشورشان رو به زوال است. در سال ۲۰۱۸، وقتی مرکز تحقیقات پیو از آمریکایی‌ها پرسید که چه گمانه‌زنی از عملکرد کشورشان در سال ۲۰۵۰ دارند، ۵۴ درصد از پاسخ‌دهندگان ابراز داشتند که اقتصاد ایالات متحده ضعیف‌تر خواهد بود. تعداد حتی بیشتری -۶۰ درصد- هم موافق بودند که ایالات متحده اهمیت کمتری در جهان خواهد داشت. این احساس نباید تعجب‌آور باشد؛ زیرا فضای سیاسی آمریکا مدتی است در چنبره این باور است که ایالات متحده در مسیر اشتباهی قرار دارد. بر اساس نظرسنجی گالوپ، تعداد آمریکایی‌هایی که از روند پیشبرد اوضاع راضی هستند در ۲۰ سال گذشته هرگز از ۵۰ درصد عبور نکرده و اکنون ۲۰ درصد است. یکی از راه‌های گمانه‌زنی درباره داوطلب پیروز انتخابات ریاست جمهوری آمریکا طی دهه‌های گذشته، پاسخ به این پرسش بود: «کدام داوطلب خوش‌بین‌تر است؟» این اصل روشن و خوش‌بینانه از جان اف‌کندی تا رونالد ریگان و باراک اوباما صدق می‌کرد، اما آمریکا در سال ۲۰۱۶ رئیس جمهوری را انتخاب کرد که کمپین انتخاباتی او بر اساس تاریکی و مصیبت شکل گرفته بود. ترامپ تاکید داشت که اقتصاد ایالات متحده در یک «وضعیت اسفناک» است؛ ایالات متحده در خارج از مرزهای خود با «بی‌احترامی، تمسخر و هدر رفت [منابع]» روبه‌رو است و جهان در یک «آشفتگی کامل» به سر می‌برد. او در سخنرانی تحلیف خود هم از «قتل‌عام آمریکایی‌ها» صحبت کرد. کمپین انتخاباتی فعلی او هم این موضوعات را تکرار کرده است. ترامپ، سه ماه قبل از اعلام نامزدی، ویدئویی با عنوان «کشوری در حال زوال» منتشر کرد. کمپین مبارزات انتخاباتی جو بایدن در سال ۲۰۲۰ بسیار سنتی‌تر بود. او مکررا از فضایل ایالات متحده تمجید کرده و اغلب این جمله آشنا را تکرار می‌کرد: «بهترین روزهای ما هنوز در پیش است.» با این حال، بخش غالب راهبرد حکمرانی او هم بر این تصور استوار است که آمریکا، حتی در زمان روسای جمهور دموکرات و حتی دوران دولت اوباما و بایدن، مسیر اشتباهی را دنبال کرده است. در سخنرانی آوریل ۲۰۲۳ جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی بایدن، «بسیاری از سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی چند دهه اخیر» را مورد انتقاد قرار داد و جهانی‌سازی و آزادسازی را به دلیل توخالی کردن پایه‌های صنعتی کشور، صادرات مشاغل آمریکایی‌ها به کشورهای دیگر و تضعیف برخی صنایع اصلی مقصر دانست. دغدغه او این بود که «اگرچه ایالات متحده قدرت برتر جهان باقی مانده، اما برخی از حیاتی‌ترین «ماهیچه‌های» آن از بین رفته‌اند. این سخنان یک نقد آشنا به عصر نئولیبرال به شمار می‌رود، دورانی که در آن تعداد اندکی از کشورها شکوفا شدند اما بسیاری از آنها به ورطه عقب‌ماندگی افتادند. البته با راهبردهایی فراتر از نقد صرف روبه‌رو هستیم. بسیاری از سیاست‌های دولت بایدن به دنبال اصلاح توخالی شدن ظاهری ایالات متحده هستند؛ آنها این منطق را ترویج می‌کنند که صنایع و مردم آمریکا باید تحت حمایت تعرفه‌ها، یارانه‌ها و دیگر انواع حمایت‌ها قرار گیرند. این رویکرد ممکن است تا حدی پاسخی سیاسی به این واقعیت باشد که برخی از آمریکایی‌ها [در چرخه زندگی] عقب افتاده‌اند و ازقضا هم در ایالت‌های چرخشی [آن دسته از ایالت‌های آمریکا که هیچ‌کدام از دو حزب اصلی و نامزدهای آنان پشتیبانی قاطع در آن ایالت ندارد] حیاتی زندگی می‌کنند و جلب نظر و آرای آنها مهم به شمار می‌رود؛ اما چاره این مساله چیزی بسیار بیشتر از جلب نظر رأی‌دهندگان حزبی است و دامنه و پیامدهای گسترده‌ای دارد. ایالات متحده درحال حاضر بالاترین تعرفه‌های گمرکی را بر

واردات از زمان قانون اسموت هاولی [یک قانون حمایت‌گرایانه اقتصادی که در سال ۱۹۳۰ به مرحله اجرا درآمد و مطابق آن آمریکا تعرفه وارداتی بیش از ۲۰ هزار کالا را بالا برد] دارد. سیاست‌های اقتصادی واشنگتن به‌طور فزاینده‌ای تدافعی است و برای محافظت از کشوری طراحی شده است که ظاهرا در چند دهه اخیر ضرر کرده است.

اگر راهبرد کلان ایالات متحده مبتنی بر فرضیات اشتباه باشد، خود این کشور و جهان به بیراهه کشیده خواهند شد. بر اساس معیارهای موجود، ایالات متحده در مقایسه با سایر رقبای اصلی خود در موقعیت پیشتازی قرار دارد. با این حال، این کشور اکنون با چشم‌انداز بین‌المللی بسیار متفاوتی مواجه است. بسیاری از کشورها در سراسر جهان از نظر قدرت و اعتمادبه‌نفس بالا رفته‌اند و دیگر خاضعانه در برابر دستورات آمریکا سر تعظیم فرو نخواهند آورد. برخی از آنها فعالانه به‌دنبال به چالش کشیدن موقعیت مسلط ایالات متحده و نظمی هستند که فعالانه حول آن شکل گرفته است. در این شرایط جدید، واشنگتن به یک راهبرد جدید نیاز دارد؛ راهبردی که مبتنی بر این ادراک باشد که واشنگتن همچنان یک قدرت مهیب باقی مانده، اما در دنیایی که در مقایسه با قبل بسیار کمتر آرام است، عمل می‌کند. چالش پیش‌روی واشنگتن این است که به سرعت، اما نه ترسان، حرکت کند؛ این درحالی است که آمریکا امروز گرفتار وحشت و تردید به خود است.

هنوز هم شماره یک

علی‌رغم همه صحبت‌ها درباره ناکارآمدی و زوال آمریکا، واقعیت امر به‌ویژه در مقایسه با سایر کشورهای ثروتمند کاملا متفاوت است. در سال ۱۹۹۰ درآمد سرانه ایالات متحده (برحسب قدرت خرید) ۱۷ درصد بیشتر از ژاپن و ۲۴ درصد بیشتر از اروپای غربی بود اما امروزه این میزان به ترتیب به ۵۴ و ۳۲ درصد افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۸ با قیمت‌های فعلی، اقتصاد آمریکا و منطقه یورو تقریبا یک اندازه بودند اما اقتصاد آمریکا درحال حاضر تقریبا دوبرابر بزرگ‌تر از منطقه یورو است. از نظر قدرت سخت نیز این کشور در موقعیت فوق‌العاده مطلوبی قرار دارد. آنگوس مدیسون، مورخ اقتصادی معتقد است که بزرگ‌ترین قدرت جهان اغلب قدرتی است که پیشتاز مهم‌ترین فناوری‌های زمان خود است؛ هلند در قرن هفدهم، بریتانیا در قرن نوزدهم و ایالات متحده در قرن بیستم. آمریکای قرن بیست‌ویکم شاید حتی از قرن بیستم نیز قوی‌تر باشد. فقط کافی است وضعیت این کشور را مثلا در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با موقعیت امروز آن مقایسه کنید. شرکت‌های فناوری پیشرو در آن زمان ازجمله تولیدکنندگان لوازم الکترونیکی مصرفی، ماشین‌ها، رایانه‌ها، در ایالات متحده، آلمان، ژاپن، هلند و کره جنوبی مستقر بودند. درواقع از ۱۰ شرکت ارزشمند جهان در سال ۱۹۸۹، تنها چهار شرکت آمریکایی و شش شرکت دیگر ژاپنی بودند اما امروزه ۹ شرکت از ۱۰ شرکت ارزشمند جهان آمریکایی هستند.

علاوه‌بر این، ارزش جاری ۱۰ شرکت ارزشمند فناوری ایالات متحده بیشتر از مجموع ارزش بازارهای سهام کانادا، فرانسه، آلمان و بریتانیاست. اگر ایالات متحده کاملا بر فناوری‌های کنونی - با محوریت دیجیتالی کردن و اینترنت- مسلط است، احتمالا در صنایع نسل آینده مانند هوش مصنوعی و مهندسی زیستی نیز موفق خواهد بود. در سال ۲۰۲۳ تا زمان نگارش این مقاله، ایالات متحده ۲۶ میلیارد دلار سرمایه خطرپذیر برای استارتاپ‌های هوش مصنوعی جذب کرده است، مقداری که تقریبا شش برابر چین، بالاترین جذب‌کننده بعدی سرمایه در این حوزه به شمار می‌رود. در بخش بیوتکنولوژی هم آمریکای شمالی ۳۸ درصد از درآمدهای جهانی را به خود اختصاص داده، درحالی‌که کل آسیا ۲۴ درصد از درآمدهای جهانی را کسب کرده است. علاوه‌بر این ایالات متحده در آنچه از لحاظ تاریخی یکی از ویژگی‌های اصلی قدرت یک ملت بوده است، پیشتاز به شمار می‌رود؛ انرژی. امروزه این کشور بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و گاز در جهان است، حتی بالاتر از روسیه یا عربستان سعودی. ایالات متحده همچنین به لطف مشوق‌های موجود در قانون کاهش تورم سال ۲۰۲۲، به‌طور انبوه تولید انرژی سبز را گسترش می‌دهد. در امور مالی هم فقط کافی است به فهرست بانک‌هایی نگاه کنید که توسط «هیات ثبات مالی در سوئیس» با اهمیت از نظر نظام جهانی تعیین شده‌اند. تعداد بانک‌های آمریکا در این فهرست دوبرابر کشور بعدی یعنی چین است. دلار همچنان تقریبا ۹۰ درصد در معاملات بین‌المللی ارز مورد استفاده است. اگرچه ذخایر دلاری بانک‌های مرکزی کشورهای جهان در ۲۰ سال گذشته کاهش یافته، اما هیچ ارز رقیب دیگری حتی به گرد پای آن نرسیده است. درنهایت باید به این نکته توجه کرد که اگر جمعیت‌شناسی سرنوشت کشورها را تعیین کند، ایالات متحده آینده‌ای روشن دارد. اگرچه وضعیت جمعیت‌شناختی آمریکا در سال‌های گذشته بدتر شده، جایگاه جمعیتی آن در میان اقتصادهای برتر جهان هنوز هم روشن است. نرخ باروری در ایالات متحده درحال حاضر حدود ۱٫۷ فرزند به ازای هر زن است که کمتر از سطح جایگزینی ۲٫۱ به شمار می‌رود اما در مقایسه با ۱٫۵ فرزند برای آلمان، ۱٫۱ فرزند برای چین و ۰٫۸ فرزند برای کره جنوبی مطلوب به‌شمار می‌رود. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که ایالات متحده نرخ باروری سطح پایین خود را با استفاده از مهاجرت و شبیه‌سازی مهاجران با جامعه آمریکا جبران می‌کند. سالانه یک میلیون نفر به صورت قانونی به آمریکا مهاجرت می‌کنند، البته این آمار در دوران ترامپ و کرونا کاهش یافت اما اکنون دوباره بهبود یافته است. از هر پنج نفر در دنیا که در خارج از سرزمین محل تولد خود زندگی می‌کنند، یک نفر ساکن ایالات متحده است و میزان جمعیت مهاجر آن چهار برابر آلمان، دومین کشور پیشرو در این حوزه به شمار می‌رود. درحالی‌که پیش‌بینی می‌شود چین، ژاپن و اروپا در دهه‌های آینده با کاهش جمعیت مواجه شوند، ایالات متحده به رشد خود ادامه خواهد داد. البته آمریکا با مشکلات زیادی مواجه است اما کدام کشور با چنین مشکلاتی روبه‌رو نیست؟ به علاوه آمریکا از منابعی برخوردار است که راحت‌تر از سایر کشورها می‌تواند بر این مشکلات فائق آید. کاهش نرخ باروری در چین که میراث سیاست تک فرزندی این کشور به شمار می‌رود، علی‌رغم انواع مشوق‌های دولتی ظاهرا غیرممکن است که معکوس شود. به علاوه از آنجاکه دولت می‌خواهد فرهنگ یکپارچه چین را حفظ کند، قصدی برای پذیرش مهاجران ندارد.

واشنگتن با بار بدهی و کسری بودجه درحال افزایش روبه‌رو است اما بار مالیاتی کل آن در مقایسه با سایر کشورهای ثروتمند پایین است. دولت ایالات متحده برای تثبیت امور مالی خود و حفظ نرخ‌های مالیاتی نسبتا پایین می‌تواند به درآمد کافی دست یابد. یکی از گام‌های آسانی که در این مسیر می‌تواند برداشته شود، اجرای سیاست مالیات بر ارزش افزوده است. نسخه‌ای از مالیات بر ارزش افزوده در تمامی اقتصادهای بزرگ سراسر جهان وجود دارد که اغلب با نرخ‌های حدود ۲۰ درصد وضع می‌شود. دفتر بودجه کنگره تخمین زده است که ۵ درصد مالیات بر ارزش افزوده باعث افزایش سه تریلیون دلاری درآمد درطول یک دهه خواهد شد و بدیهی است که نرخ بالاتر هم سبب ایجاد درآمد بیشتر خواهد شد، بنابراین با تصویری از اختلالات ساختاری غیرقابل اصلاح که به‌طور اجتناب‌ناپذیری منجر به فروپاشی خواهند شد، روبه‌رو نیستیم.

بین دنیاها

ایالات متحده علی‌رغم قدرت خود، رهبری یک جهان تک‌قطبی را برعهده ندارد. آمریکا در دهه ۱۹۹۰ در جهانی بدون رقبای ژئوپلیتیک به سر می‌برد. اتحاد جماهیر شوروی درحال فروپاشی بود (جانشین آن روسیه نیز به‌زودی درحالتی نامطلوب قرار گرفت) و چین هنوز در صحنه بین‌المللی کنشگری نوپا به‌شمار می‌رفت که کمتر از ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی را به خود اختصاص داده بود. واشنگتن در آن دوره می‌توانست کارهای زیادی انجام دهد. آمریکا برای آزادسازی کویت، با حمایت گسترده بین‌المللی، ازجمله تایید دیپلماتیک مسکو، علیه عراق جنگید. به جنگ‌های یوگسلاوی پایان داد. سازمان آزادی‌بخش فلسطین را وادار کرد که تروریسم را کنار بگذارد و اسرائیل را به‌رسمیت بشناسد. به علاوه اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل را متقاعد ساخت که صلح کند و با یاسر عرفات، رهبر ساف در محوطه چمن کاخ سفید دست بدهد. در سال ۱۹۹۴ به نظر می‌رسید حتی کره شمالی مایل به کنشگری در یک چهارچوب آمریکایی و پایان دادن به برنامه تسلیحات هسته‌ای خود است. هنگامی که بحران‌های مالی ۱۹۹۴ مکزیک و ۱۹۹۷ کشورهای آسیای شرقی رخ نمودند، ایالات متحده با سازمان‌دهی کمک‌های عظیم آنها را نجات داد. درواقع همه راه‌ها به واشنگتن ختم می‌شد.

اما امروزه واشنگتن با جهانی روبه‌رو است که در آن رقبایی واقعی وجود دارند و کشورهای بسیار بیشتری، اغلب در تمرد از خواسته‌های واشنگتن، منافع خود را اظهار می‌کنند. برای درک این پویایی‌های جدید اصلا نیازی نیست روسیه یا چین را در نظر بگیرید؛ فقط کافی است به کشوری مثل ترکیه بنگرید؛ کشوری که [تنها] ۳۰ سال قبل یک متحد مطیع ایالات متحده به شمار می‌رفت و برای امنیت و رفاه خود به واشنگتن وابسته بود. هر زمان که ترکیه یکی از بحران‌های اقتصادی دوره‌ای خود را پشت سر می‌گذاشت، ایالات متحده به نجات آن کمک می‌کرد؛ اما امروزه آنکارا کشوری بسیار ثروتمندتر و از نظر سیاسی بالغ‌تر است که توسط یک رهبر قوی، محبوب و پوپولیست، رجب طیب اردوغان رهبری می‌شود و به طور معمول با ایالات متحده مخالفت می‌کند؛ حتی زمانی که درخواست‌هایی در بالاترین سطوح ارائه می‌شود.

واشنگتن برای این تغییر آمادگی نداشت. در سال ۲۰۰۳، ایالات متحده یک تهاجم دوجبهه‌ای به عراق را برنامه‌ریزی کرده بود؛ از کویت در جنوب و از ترکیه در شمال؛ اما از قبل با ترکیه هماهنگ نکرده بود؛ زیرا تصور می‌کرد که مانند همیشه [سر بزنگاه] قادر به کسب مجوز لازم از آنکارا خواهد بود؛ اما هنگامی که پنتاگون درخواست استفاده از خاک ترکیه را ارائه کرد، پارلمان این کشور مخالفت کرد و در نتیجه این تهاجم به شکلی عجولانه و با برنامه‌ریزی نادرست انجام شد؛ اتفاقی که می‌تواند یکی از دلایل رخدادهای [نامطلوب] آتی بوده باشد. به علاوه، ترکیه در سال ۲۰۱۷ قراردادی را برای خرید یک سامانه موشکی از روسیه امضا کرد؛ اقدامی که دست زدن به آن از سوی یکی از اعضا ناتو وقیحانه به شمار می‌رفت. دو سال بعد هم آنکارا با حمله به نیروهای کرد در سوریه -متحدان آمریکا که به تازگی به شکست داعش کمک کرده بودند- به ایالات متحده دهن‌کجی نمود.

پژوهشگران اکنون بر سر تک‌قطبی، دوقطبی یا چندقطبی بودن جهان با یکدیگر اختلاف نظر دارند و برای تایید هر کدام از این شکل‌بندی‌ها نیز دلایل به خصوصی وجود دارند. با در نظر گرفتن تمامی معیارهای قدرت سخت، ایالات متحده همچنان به تنهایی قوی‌ترین کشور باقی می‌ماند؛ کما اینکه مثلا در مقایسه با دو ناو هواپیمابر چین، ۱۱ ناو از این نوع در اختیار دارد. البته شاید با نگاه به قدرت‌افکنی کشورهایی مانند هند، عربستان سعودی و ترکیه، این تصور ایجاد شود که جهان چندقطبی است اما حقیقت آن است که چین به‌وضوح دومین قدرت بزرگ جهان به شمار می‌رود و شکاف بین دو قدرت برتر جهان و سایر کشورها عظیم و چشمگیر است. اقتصاد چین و هزینه‌های نظامی آن از مجموع هزینه‌های سه کشور بعدی بیشتر است. همین شکاف بین دو کشور برتر و بقیه جهان بود که هانس مورگنتا [پژوهشگر برجسته روابط بین‌الملل و از سردمداران نظریه واقع‌گرایی کلاسیک] را وادار کرد تا اصطلاح «دوقطبی» را پس از جنگ جهانی دوم رایج کند. او معتقد بود که در آن مقطع و پس از اینکه قدرت اقتصادی و نظامی بریتانیا فروپاشید، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی از هر کشور دیگری قدرتمندتر به شمار می‌رفتند. با تعمیم این منطق به دنیای کنونی، شاید به این نتیجه رسید که جهان فعلی هم دوقطبی است. اما قدرت چین هم دارای محدودیت‌هایی است که از عواملی فراتر از مشکلات جمعیتی آن ناشی می‌شوند. این کشور فقط یک هم پیمان قراردادی -کره شمالی- و تعداد انگشت‌شماری متحد غیررسمی مانند روسیه و پاکستان دارد. این در حالی است که ایالات متحده از ده‌ها متحد برخوردار است. در خاورمیانه هم پکن علی‌رغم موفقیت اخیر خود در احیای روابط بین ایران و عربستان سعودی، چندان فعال به شمار نمی‌رود. البته در آسیا نیز چین از نظر اقتصادی در همه جا حاضر است، اما به طور مداوم از سوی کشورهایی مانند استرالیا، هند، ژاپن و کره جنوبی نیز به طور مداوم عقب رانده می‌شود. در سال‌های اخیر هم کشورهای غربی نسبت به قدرت فزاینده چین از نظر فناوری و اقتصاد محتاط شده‌اند و به سمت محدود کردن دسترسی‌های آن حرکت کرده‌اند.

مثال چین به درک تفاوت بین قدرت و نفوذ کمک می‌کند. قدرت از منابع سخت -اقتصادی، فناورانه و نظامی- تشکیل شده است. این در حالی است که نفوذ کمتر ملموس است. قدرت در حقیقت توانایی وادار کردن کشور دیگری به انجام کاری است که در غیر این صورت آن را انجام نمی‌داد. به بیان دیگر، می‌توان قدرت را انحراف سیاست‌های یک کشور دیگر در جهتی دانست که شما ترجیح می‌دهید. نقطه اوج قدرت تبدیل آن به نفوذ است و با در نظر گرفتن این معیار، هم واشنگتن و هم پکن با دنیایی از محدودیت‌ها روبه‌رو هستند. برخورداری سایر کشورها هم از منابع افزایش یافته است و همین مساله سبب تقویت اعتماد، غرور و ملی‌گرایی آنها شده است. این کشورها هم خود را با قدرت بیشتری در صحنه جهانی مطرح می‌کنند. این امر، علاوه بر کشورهای کوچک اطراف چین، درباره بسیاری از کشورهای دیگر هم که برای مدت‌ها مطیع آمریکا بودند، صدق می‌کند. به علاوه، امروزه با گروه جدیدی از قدرت‌های طبقه متوسط مانند هند، برزیل و اندونزی هم روبه‌رو هستیم که در پی اتخاذ راهبردهای منحصربه‌فرد خود هستند. هند در دوران نخست‌وزیری نارندرا مودی، سیاست «چند همسویی» را دنبال کرده و در موارد مختلف بین آمریکا و روسیه در پیگیری اهداف خود دست به انتخاب می‌زند. دهلی‌نو حتی در گروه بریکس هم خود را با چین همسو کرده است؛ کشوری که در سال ۲۰۲۰ درگیری‌های مرزی مرگباری را با آن تجربه کرد.

ساموئل هانتینگتون، دانشمند برجسته علوم سیاسی، در سال ۱۹۹۹ و در مقاله‌ای با عنوان «ابرقدرت تنها» در فارن افرز سعی کرد تا برای توصیف جهان نوظهور از اصطلاح تک‌قطبی فراتر رود. اصطلاحی که او برای توصیف این وضعیت به کار برد «تک-چندقطبی» بود؛ عبارتی که بسیار نامانوس بوده اما در عین حال به تبیین چیزی واقعی می‌پرداخت. من نیز در سال ۲۰۰۸ و زمانی که در پی توصیف این جهان نوظهور بودم، از اصطلاح «جهان پسا-آمریکایی» استفاده کردم، زیرا به ذهن من خطور کرد که برجسته‌ترین ویژگی این جهان آن است که همزمان با کمرنگ شدن تک‌قطبی ایالات متحده، همه کشورها در پی جهت دادن به جهان هستند. این عبارت هنوز هم بهترین واژه برای توصیف جهان نوظهور به شمار می‌رود.

بی‌نظمی جدید

دو بحران بزرگ بین‌المللی را در نظر بگیرید؛ حمله به اوکراین و جنگ اسرائیل و حماس. در ذهن ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، کشور او در عصر تک‌قطبی تحقیر شده است؛ اما با گذر زمان روسیه توانسته است بر اثر عوامل مختلف و در راس آنها، افزایش قیمت انرژی، به عنوان یک قدرت بزرگ به صحنه جهانی بازگردد. پوتین قدرت دولت روسیه را بازسازی کرده است؛ کشوری که می‌تواند از منابع طبیعی فراوان خود درآمد کسب کند. او اکنون می‌خواهد امتیازات اعطاشده از سوی مسکو در دوران ضعف را ملغی سازد. این کشور به دنبال بازپس‌گیری بخش‌هایی از امپراتوری روسیه است که در دیدگاه پوتین برای تشکیل روسیه بزرگ مهم به شمار می‌روند؛ مهم‌ترین بخش اوکراین است و در کنار آن باید به گرجستان که در سال ۲۰۰۸ از سوی مسکو مورد تهاجم قرار گرفت، اشاره کرد. مولداوی هم که روسیه از طریق جمهوری ترانس نیستریا در آن جای پا دارد، می‌تواند گزینه بعدی حمله روسیه باشد. تجاوز پوتین به اوکراین بر این تصور استوار بود که ایالات متحده علاقه را به متحدان اروپایی خود از دست داده است و آنها ضعیف، متفرق و وابسته به انرژی روسیه هستند. پوتین کریمه و مناطق مرزی شرق اوکراین را در سال ۲۰۱۴ بلعید و سپس درست پس از تکمیل خط لوله نورد استریم ۲ که گاز روسیه را به آلمان می‌رساند، تصمیم گرفت به اوکراین حمله کند. او امیدوار بود که این کشور را فتح کند و بدین ترتیب بزرگ‌ترین شکستی که روسیه در عصر تک‌قطبی متحمل شده بود را جبران کند. پوتین اشتباه محاسباتی کرد، اما حرکت او دیوانه‌وار نبود؛ زیرا به هر حال تهاجمات قبلی او با مقاومت کمی روبه‌رو شده بودند.

فضای ژئوپلیتیکی در خاورمیانه هم با تمایل مستمر واشنگتن برای خروج نظامی از این منطقه طی ۱۵ سال گذشته شکل گرفته است. این سیاست در زمان جورج دبلیو بوش آغاز شد که بر اثر شکست جنگی که در عراق آغاز کرده بود، نقره‌داغ شد. سپس در زمان باراک اوباما ادامه یافت؛ اوباما بر نیاز به کاهش حضور ایالات متحده در خاورمیانه تاکید داشت تا واشنگتن بتواند با موضوع مبرم‌تر ظهور چین روبه‌رو شود. این راهبرد که به عنوان «چرخش به آسیا» معروف شد، در حقیقت چرخش از خاورمیانه هم نام داشت. دولت آمریکا احساس می‌کرد که ایالات متحده بیش از حد دست به سرمایه‌گذاری نظامی در این منطقه زده است. این تغییر با خروج ناگهانی و کامل واشنگتن از افغانستان در تابستان ۲۰۲۱ به اوج خود رسید. نتیجه این اقدامات شکل‌گیری شادی‌بخش توازن قوا نبوده؛ بلکه ایجاد خلئی بوده است که بازیگران منطقه‌ای به‌شدت به دنبال پر کردن آن بوده‌اند. ایران به لطف جنگ عراق که توازن قوا بین سنی‌ها و شیعیان منطقه را برهم زد نفوذ خود را گسترش داده است. با سرنگونی سنی صدام حسین، عراق توسط اکثریت شیعه خود اداره شده است که بسیاری از رهبران آن روابط نزدیکی با ایران دارند. این گسترش نفوذ ایران در سوریه نیز ادامه یافته است، جایی که تهران از دولت بشار اسد حمایت می‌کند و به آن امکان داده است تا از یک شورش وحشیانه جان سالم به در ببرد. تهران همچنین از حوثی‌ها در یمن، حزب‌الله در لبنان و حماس در سرزمین‌های اشغالی اسرائیل حمایت می‌کند.

کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و برخی دیگر از کشورهای سنی میانه‌رو هم که بر اثر همه این رخدادها متلاطم شده بودند، روند همکاری ضمنی را با دشمن بزرگ دیگر ایران، یعنی اسرائیل آغاز کردند. به نظر می‌رسید که این اتحاد رو به رشد، با اینکه نقطه عطف آن توافقنامه‌های ۲۰۲۰ ابراهیم بودند با عادی‌سازی روابط بین اسرائیل و عربستان سعودی به اوج خود برسد. البته مساله فلسطین همواره مانعی بر سر این راه بود، اما عقب‌نشینی واشنگتن و پیشروی‌های تهران اعراب را متمایل به نادیده گرفتن این موضوع که زمانی مهم به شمار می‌رفت، کرد. حماس، متحد ایران نیز که به‌دقت در حال نظاره این اوضاع بود تصمیم گرفت تا کل این ساختار را بر هم زند و به این ترتیب این گروه و آرمان آن به کانون توجهات بازگشت.

مهم‌ترین چالش برای نظم بین‌المللی کنونی در آسیا و با ظهور قدرت چین است. اگر چین عزم ایالات متحده و متحدانش را با تلاش برای الحاق اجباری تایوان به سرزمین اصلی آزمایش کند، می‌تواند بحران دیگری ایجاد کند - بسیار بزرگ‌تر از دو مورد دیگر. تاکنون تردید شی جین‌پینگ، رهبر چین درمورد استفاده از نیروی نظامی یادآور این نکته است که کشورش برخلاف روسیه، ایران و حماس از ادغام شدید با جهان و اقتصاد آن سود زیادی به دست آورده است؛ اما اینکه آیا این محدودیت پابرجا خواهد ماند یا خیر، یک سوال باز است؛ و افزایش احتمال تهاجم به تایوان امروز در مقایسه با مثلا ۲۰ سال پیش نشانه دیگری از تضعیف تک‌قطبی و ظهور دنیای پساآمریکاست.

نشانه دیگر کاهش نفوذ ایالات متحده در این نظم نوظهور آن است که تضمین‌های امنیتی غیررسمی ممکن است جای خود را به ضمانت‌های رسمی‌تر بدهند. برای چندین دهه عربستان سعودی زیر چتر امنیتی آمریکا زندگی کرده است، اما این وضعیت مبتنی بر یک توافق نانوشته بود و واشنگتن هیچ تعهد یا تضمینی به ریاض نداده بود. در این شرایط اگر پادشاهی سعودی تهدید می‌شد امیدوار می‌بود که رئیس جمهور وقت ایالات متحده به نجات آن بیاید. مثلا در سال ۱۹۹۰ و زمانی که عراق پس از حمله به کویت عربستان سعودی را تهدید کرد رئیس جمهور جورج اچ دبلیو بوش با نیروی نظامی به کمک ریاض آمد - اما هیچ معاهده یا توافقی او را ملزم به انجام این کار نکرده بود اما امروز عربستان سعودی احساس قدرت بسیار بیشتری دارد و دیگر قدرت بزرگ جهانی، چین، هم که بزرگ‌ترین مشتری نفت این کشور محسوب می‌شود به دنبال جذب آن [به اردوگاه خود] است. پادشاهی سعودی در زمان ولیعهدی محمد بن سلمان، پرتوقع‌تر شده است و خواستار دریافت ضمانت امنیتی مشابه کشورهای ناتو و همچنین فناوری هسته‌ای از ایالات متحده است. هنوز مشخص نیست که آیا ایالات متحده این درخواست‌ها را برآورده خواهد کرد یا خیر. پاسخ قطعی به عادی‌سازی روابط بین عربستان سعودی و اسرائیل گره خورده است اما خود این واقعیت که خواسته‌های سعودی جدی گرفته می‌شود نشانه‌ای از پویایی قدرت در حال تغییر است.

قدرت مانا

نظم بین‌المللی که ایالات متحده آن را ایجاد و حفظ کرد، در بسیاری از جبهه‌ها به چالش کشیده شده است اما آمریکا همچنان قدرتمندترین بازیگر در این ترتیب به شمار می‌رود. سهم این کشور از تولید ناخالص جهانی تقریبا همان مقدار دهه ۸۰ یا ۹۰ میلادی است؛ نکته مهم‌تر نیز این است که آمریکا در مقایسه باگذشته متحدان بیشتری یافته است. در پایان دهه ۱۹۵۰، ائتلاف «جهان آزاد» که در جنگ سرد جنگید و پیروز شد، از اعضای ناتو؛ ایالات متحده، کانادا، ۱۱ کشور اروپای غربی، یونان و ترکیه به اضافه استرالیا، نیوزیلند، ژاپن و کره جنوبی تشکیل شده بود اما ائتلافی که امروز از ارتش اوکراین حمایت یا تحریم‌هایی را علیه روسیه اعمال می‌کند تقریبا همه کشورهای اروپایی و همچنین تعدادی از کشورهای دیگر را شامل می‌شود. به‌طور کلی، «وست پلاس» حدود ۶۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان و ۶۵ درصد از هزینه‌های نظامی جهانی را به خود اختصاص داده است.

چالش مبارزه با توسعه‌طلبی روسیه واقعی و مهیب است. قبل از جنگ، اقتصاد روسیه حدود ۱۰ برابر اقتصاد اوکراین و جمعیت آن تقریبا چهار برابر بیشتر بود. به علاوه، روسیه یک مجتمع نظامی-صنعتی وسیع هم دارد اما نمی‌توان اجازه داد که تهاجم این کشور به موفقیت برسد. یکی از ویژگی‌های اصلی نظم بین‌المللی لیبرال که پس از جنگ جهانی دوم برقرار شده است، به رسمیت نشناختن مرزهای تغییریافته توسط نیروهای نظامی از سوی جامعه بین‌المللی است. از سال ۱۹۴۵، اقدامات تجاوزکارانه موفق بسیار کمی از این نوع وجود داشته است؛ دقیقا برخلاف قبل از آن، یعنی زمانی که مرزها در سراسر جهان به‌طور معمول به دلیل جنگ و فتح دست به‌دست می‌شدند. موفقیت روسیه در نیل به فتحی آشکار، سابقه‌ای را که به سختی به دست آمده است از بین می‌برد.

اما چالش چین متفاوت است. صرف نظر از مسیر اقتصادی این کشور در سال‌های آینده چین یک ابرقدرت به شمار می‌رود. اقتصاد این کشور در حال حاضر نزدیک به ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی را به خود اختصاص داده است. این کشور از نظر هزینه‌های نظامی پس از ایالات متحده در رتبه دوم قرار دارد. اگرچه چین به اندازه ایالات متحده در صحنه جهانی نفوذ ندارد اما توانایی آن برای تاثیرگذاری بر کشورهای سراسر جهان به لطف مجموعه گسترده وام‌ها، کمک‌های مالی و مساعدت‌های خود افزایش یافته است اما چین مانند روسیه کشوری خرابکار نیست. این کشور در داخل نظام بین‌المللی رشد کرده و با موهبت آن ثروتمند و قدرتمند شده است و نسبت به واژگونی این نظم، بسیار نگران است.

چین به‌طور کلی به دنبال راهی برای گسترش نفوذ خود است و اگر به این نتیجه برسد که برای نیل به این هدف راهی جز ایفای نقش یک «خرابکار» را ندارد دست به این کار خواهد زد. ایالات متحده باید از آن دسته تلاش‌های مشروع چین که در راستای افزایش نفوذ اقتصادی این کشور انجام می‌شوند حمایت کند و در عین حال خواسته‌های نامشروع آن را پس بزنند. پکن طی چند سال گذشته به چشم خود دیده است که چگونه سیاست خارجی تهاجمی آشکار این کشور، نتایجی معکوس به بار آورده است. این کشور اکنون از دیپلماسی قاطعانه «گرگ جنگجوی خود» عقب‌نشینی کرده و بعضی از اظهارات متکبرانه پیشین شی درباره «عصر جدید» تسلط چین جای خود را به درک نقاط قوت آمریکا و مشکلات چین داده‌اند. به نظر می‌رسد شی، حداقل به دلایل تاکتیکی به دنبال نیل به یک «قرار موقت» با آمریکاست. او در سپتامبر ۲۰۲۳ به گروهی از سناتورهای آمریکایی اظهار داشت: «ما هزار دلیل برای بهبود روابط چین و ایالات متحده داریم اما یک دلیل برای تخریب این روابط وجود ندارد.»

صرف نظر از نیات چین، ایالات متحده از مزایای ساختاری قابل توجهی برخوردار است. آمریکا موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی منحصربه‌فردی دارد. دو اقیانوس وسیع و دو کشور همسایه دوست آن را احاطه کرده‌اند. این در حالی است که قاره محاط چین شلوغ و متخاصم است و هر بار که پکن دست به قدرت‌نمایی می‌زند یکی از همسایگان قدرتمندش، از هند گرفته تا ژاپن و ویتنام را از خود دور می‌کند. چندین کشور این منطقه استرالیا، ژاپن، فیلیپین و کره جنوبی از متحدان ایالات متحده بوده و میزبان نیروهای نظامی این کشور در خاک خود هستند. این پویایی‌ها سبب ایجاد محدودیت برای چین شده‌اند. اتحادهای واشنگتن در آسیا و مناطق دیگر به‌عنوان سنگری در برابر دشمنان آمریکا عمل می‌کنند. برای تحقق این واقعیت، ایالات متحده باید تقویت این اتحادها را محور اصلی سیاست خارجی خود قرار دهد. درواقع، این راهبرد در مرکز رویکرد بایدن به سیاست خارجی بوده است. او روابطی را که در زمان دولت ترامپ از هم پاشیده بود، ترمیم و روابط پایدار را نیز تقویت کرده است. بایدن قدرت چین را کنترل کرده و اتحادهای آمریکا را در آسیا تحکیم کرده است، در عین حال در پی ایجاد رابطه کاری با پکن نیز بوده است. سرعت و مهارت او در واکنش به بحران اوکراین باید پوتین را غافلگیر کرده باشد زیرا پوتین اکنون با غربی مواجه است که خود را از انرژی روسیه جدا کرده و مجازات‌کننده‌ترین تحریم‌ها را علیه یک قدرت بزرگ در طول تاریخ اعمال کرده است. هیچ‌یک از این گام‌ها نیاز به پیروزی اوکراین در میدان نبرد را برطرف نمی‌کند اما بافتاری را ایجاد می‌کند که در آن وست پلاس دارای اهرم قابل توجهی بوده اما روسیه با آینده‌ای تیره و تار در بلندمدت مواجه است.

خطر افول‌گرایی

بزرگ‌ترین نقص موجود در رویکرد ترامپ و بایدن نسبت به سیاست خارجی - که در هر دو آنها مشترک است - از دیدگاه بدبینانه مشابه ایشان ناشی می‌شود. هر دو تصور می‌کنند که ایالات متحده قربانی بزرگ نظام اقتصادی بین‌المللی است که خود ایجاد کرده است. به علاوه، بر هر دو مفروض است که این کشور نمی‌تواند در دنیای بازارهای باز و تجارت آزاد رقابت کند. اعمال محدودیت‌هایی برای دسترسی چین به پیشرفته‌ترین فناوری‌های صادراتی ایالات متحده طبیعی است اما واشنگتن اکنون بسیار فراتر رفته و تعرفه‌هایی را بر نزدیک‌ترین متحدان خود از چوب گرفته تا فولاد و ماشین لباسشویی وضع کرده است. به علاوه، الزاماتی نیز در نظر گرفته شده است که مطابق آنها بودجه دولت ایالات متحده باید برای «خرید کالاهای آمریکایی» استفاده شود. الزاماتی که حتی محدودکننده‌تر از تعرفه‌ها هستند زیرا تعرفه‌ها فقط قیمت تمام‌شده کالاهای وارداتی را افزایش می‌دهند اما خرید کالاهای آمریکایی مانع ابتیاع کالاهای خارجی به هر قیمتی می‌شوند. حتی سیاست‌های هوشمندانه‌ای مانند حرکت به سمت انرژی سبز نیز از سوی حمایت‌گرایی فراگیری که دوستان و متحدان ایالات متحده را منزوی می‌سازند، تضعیف می‌شوند. نگوزی اوکونجو-ایویالا، دبیرکل سازمان تجارت جهانی، اظهار داشته است که کشورهای ثروتمند اکنون دست به عالی‌ترین سطوح تزویر می‌زنند. جهان غرب پس از دهه‌ها ترغیب کشورهای در حال توسعه برای آزادسازی و مشارکت در اقتصاد جهانی باز و همچنین سرزنش کشورها به خاطر حمایت‌گرایی، پرداخت یارانه و سیاست‌های دستوری صنعتی، اکنون از انجام آنچه که مدت‌ها خود موعظه آن را کرده، خودداری می‌کند. کشورهای ثروتمندی که تحت چنین نظامی به ثروت و قدرت رسیده‌اند، اکنون تصمیم گرفته‌اند تا این نردبان ترقی را از زیر پای کشورهای دیگر بکشند. خانم اوکونجو-ایویالا گفته: «آنها اکنون دیگر نمی‌خواهند در یک زمین بازی برابر رقابت کنند و در عوض ترجیح می‌دهند به یک نظام مبتنی بر قدرت به جای یک نظام مبتنی بر قوانین روی آورند.» مقامات ایالات متحده زمان و انرژی زیادی را صرف صحبت درباره نیاز به حفظ نظام بین‌المللی مبتنی بر قوانین کرده‌اند. در قلب این نظام چهارچوب بازرگانی باز قرار دارد که از سوی توافقنامه برتون وودز (۱۹۴۴) و موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (۱۹۴۷) ایجاد شده است. دولتمردانی که از دل جنگ جهانی دوم بیرون آمده بودند، خود شاهد ناکجاآباد حاصل از ناسیونالیسم رقابتی و حمایت‌گرایی بوده و مصمم بودند از بازگشت جهان به آن مسیر جلوگیری کنند. آنها در این هدف موفق شدند و دنیایی از صلح و رفاه را ایجاد کردند که به چهار گوشه زمین گسترش یافت. نظام تجارت آزادی که آنها طراحی کردند به کشورهای فقیر اجازه داد تا ثروتمند و قدرتمند شوند، به علاوه، جذابیت جنگ و تلاش برای تسخیر قلمروها را کمتر کرد.

بسیاری از جذابیت‌های ایالات متحده ناشی از این واقعیت است که این کشور هرگز یک قدرت امپراتوری در مقیاس انگلستان یا فرانسه نبوده و خود یک مستعمره بوده است. آمریکا از عرصه‌های اصلی سیاست قدرت جهانی فاصله [جغرافیایی] دارد و به علاوه با تأخیر و اکراه وارد دو جنگ جهانی رخ داده در قرن بیستم شد. ایالات متحده حتی در ماجراجویی‌های خارج از مرزهای خود به‌ندرت به دنبال قلمروگشایی بوده است اما شاید مهم‌ترین نکته این است که آمریکا پس از سال ۱۹۴۵ دیدگاهی از جهان را بیان کرد که منافع دیگران را در نظر می‌گرفت. نظم جهانی که آمریکا پیشنهاد، ایجاد و تضمین کرد برای ایالات متحده خوب بود اما برای بقیه جهان نیز مطلوب به شمار می‌رفت. آمریکا به دنبال کمک به کشورهای دیگر بود تا به ثروت، اعتماد و عزت بیشتر برسند. این ویژگی هنوز هم بزرگ‌ترین نقطه قوت ایالات متحده است. مردم سراسر جهان ممکن است طالب وام‌ها و کمک‌هایی که می‌توانند از چین دریافت کنند، باشند اما این احساس را دارند که جهان‌بینی چین اساسا برای بزرگ کردن خود این کشور است. پکن اغلب درباره «همکاری برد-برد» صحبت می‌کند اما واشنگتن سابقه انجام این کار را دارد.

ایمان خود را حفظ کنید

اگر ایالات متحده به دلیل ترس و بدبینی، از این دیدگاه گسترده، باز و سخاوتمندانه نسبت به جهان چشم‌پوشی کند، بسیاری از مزایای طبیعی خود را از دست خواهد داد. آمریکا مدت‌ها است که اقدامات فردی را که مغایر با اصول اعلام شده این کشور انجام گرفته است، به عنوان استثناهایی برای تقویت وضعیت خود و کل نظم موجود معرفی کرده است. درحقیقت واشنگتن برای نیل به نتیجه‌ای سریع، هنجارها را می‌شکند اما شما نمی‌توانید برای حفظ یک نظام آن را نابود کنید. بقیه جهان نیز در حال تماشا و یادگیری است؛ کما اینکه در حال حاضر، کشورها در یک مسابقه رقابتی هستند و برای محافظت از اقتصاد خود دست به دامن یارانه، تعرفه‌های ترجیحی و موانع مختلف شده‌اند. آنها قوانین بین‌المللی را زیر پا می‌گذارند و برای توجیه اقدامات خود به دورویی واشنگتن اشاره می‌کنند. این الگو متاسفانه مشتمل بر عدم احترام رئیس جمهور قبلی [ترامپ] به هنجارهای دموکراتیک نیز می‌شود. حزب حاکم لهستان پس از شکست در انتخابات اخیر، تئوری‌های توطئه مشابه ترامپ را مطرح کرد و ادعاهای ژایر بولسونارو، رئیس جمهور برزیل مبنی بر تقلب در انتخابات، حامیان او را به حمله‌ای شبیه به ۶ ژانویه به پایتخت کشورش واداشت.

منشأ نگران‌کننده‌ترین چالش پیش روی نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین چین، روسیه یا ایران نیست، بلکه خود ایالات متحده آمریکا است. اگر آمریکا در بیم افراطی از افول خود غرق شود و از نقش رهبری در امور جهانی عقب‌نشینی کند، خلأهای قدرت را در سراسر جهان باز ایجاد خواهد کرد و قدرت‌ها و بازیگران مختلف را تشویق خواهد نمود که قدم در دنیای بی‌نظمی بگذارند. اکنون خود شاهد آن هستیم که خاورمیانه پس از آمریکا چه شرایطی دارد. [فقط کافی است] چیزی شبیه به آن را در اروپا و آسیا تصور کنید اما این بار قدرت‌های بزرگ و نه قدرت‌های منطقه‌ای، دست به ایجاد اخلال زده و پیامدهای شدیدی را در عرصه جهانی به بار آورند. تماشای بازگشت بخش‌هایی از حزب جمهوری‌خواه به انزواگرایی که در دهه ۱۹۳۰ مشخصه این حزب بود و این حزب قاطعانه با مداخله خارجی ایالات متحده، علی‌رغم سوختن اروپا و آسیا در آتش، مخالفت می‌کرد، برای من نگران‌کننده است. آمریکا، از سال ۱۹۴۵، شاهد مباحثاتی درباره نحوه تعامل خود با جهان بوده است اما هرگز اصل این تعامل مورد سوال قرار نگرفته است. اگر آمریکا واقعا به داخل چرخش کند، نیروهای نظم و ترقی دچار عقب‌نشینی خواهند شد. واشنگتن همچنان می‌تواند دستور کار جهانی را تنظیم کند، اتحاد بسازد، به حل مشکلات جهانی کمک کند و با استفاده از منابع محدود و بسیار کمتر از دوران جنگ سرد، بازدارندگی ایجاد کند. اگر این نظم فرو بپاشد، قدرت‌های سرکش بر اسب مراد سوار شوند و اقتصاد باز جهانی ضربه دیده یا بسته شود، واشنگتن باید بهای بسیار بیشتری را بپردازد. ایالات متحده از سال ۱۹۴۵ در برقراری نوع جدیدی از روابط بین‌الملل نقش محوری داشته است؛ روابطی که در طول دهه‌ها قدرت و عمق آن افزایش یافته است. این نظام در خدمت منافع اکثر کشورهای جهان و همچنین منافع خود ایالات متحده است. نظام مذکور اکنون با فشارها و چالش‌های جدیدی مواجه است اما بسیاری از کشورهای قدرتمند نیز از صلح، رفاه و دنیای مبتنی بر قوانین و هنجارها بهره‌مند شده‌اند. کسانی که نظام کنونی را به چالش می‌کشند، هیچ دیدگاه جایگزینی ندارند که بتوانند جهان را به دور آن جمع کنند. آنها صرفا به دنبال یک مزیت محدود برای خود هستند. علی‌رغم همه مشکلات داخلی، ایالات متحده بیش از هر بازیگر دیگری به‌طور منحصربه‌فردی توانایی و موقعیت آن را دارد تا نقش اصلی را در حفظ این نظام بین‌المللی ایفا کند. تا زمانی که آمریکا ایمان خود را به پروژه خود از دست ندهد، نظم بین‌المللی کنونی می‌تواند در دهه‌های آتی نیز شکوفا شود.

حوزه علمیه زنان و حکمرانی در ایران

زهرا راد
مسئول کارگروه خانواده پژوهشکده مطالعات راهبردی حوزه علمیه قم

تحصیل علوم دینی برای زنان به شکل سازمان‌یافته و منظم در جامعه شیعی قدمت چندانی ندارد و معمولا به صورت انفرادی، پراکنده و تحت نظارت برخی فقهای خاص و برای زنان خاص برگزار می‌شد. اولین مدرسه علمیه بانوان که دروس حوزوی را در سطوح مختلف و به رسم رایج حوزه‌های علمیه، به زنان ارائه داد، «مکتب توحید» خوانده می‌شد. این مدرسه توسط شهید آیت‌الله قدوسی و به سال ۱۳۵۲ در قم تاسیس شد و منشأ تکثیر و گسترش مدارس زنانه در قم و کل کشور قرار گرفت. پس از آن و در سال ۱۳۶۳، حکم تجمیع کلیه مدارس بانوان قم ذیل «جامعه‌الزهرا» صادر شد و همین حکم، بزرگ‌ترین مدرسه علمیه بانوان در جهان اسلام را بنیان‌گذاری کرد. اما پراکندگی مدارس علمیه خواهران در سراسر کشور و نیازمندی به مدیریت کلان و ساماندهی و نظارت، شورای عالی حوزه علمیه قم را به تاسیس مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران، سوق داد. این مرکز از سال ۱۳۷۵ تاکنون به سیاستگذاری، ساماندهی و نظارت بر مدارس علمیه خواهران در سراسر کشور اشتغال دارد. این تاریخچه نشان می‌دهد که تفکر انقلاب اسلامی نگاهی مثبت و مبتنی بر ضرورت‌سنجی، نسبت به تحصیل علوم دینی بانوان داشته و بنیانگذاران مدارس خواهران، در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی با اهداف بلند و در راستای تفکر انقلابی دست به تاسیس این مدارس زدند. حکم امام راحل در مورد تاسیس جامعه‌الزهرا(س) و تجمیع مدارس ذیل آن پس از انقلاب نیز این ایده را تثبیت کرده است. به این ترتیب می‌توان به جرأت این تحول را انقلابی در حوزه تعلیم و آموزش زنان شیعه تلقی کرد. با این وصف زنان شیعه هم به موازات تحولات تاریخی با یک تغییر بنیادین روبه‌رو شده و می‌توانند در عالی‌ترین سطوح دانش دینی تحصیل کنند. این همه، از نظریه سیاسی امام راحل در حوزه تشکیل حکومت نشأت می‌گیرد و زنان به‌عنوان نیمی از جامعه انقلابی که برای اولین بار و به دستور حضرت‌شان به‌عنوان یک فقیه شیعی، در سطوح مختلف مبارزات حضور یافتند، حالا پس از انقلاب توانسته‌اند حق تحصیل در مدارج علمی حوزوی را به دست آورند تا بتوانند با پشتوانه دانش دینی به سطوح مختلف کنش سیاسی و اجتماعی ورود یابند.

اما سوال اصلی این است که حوزه علمیه خواهران به‌عنوان یک نهاد علمی-آموزشی که خود از برکات انقلاب اسلامی بوده و به نوبه خود انقلابی در حوزه آموزش زنان جمهوری اسلامی تلقی می‌شود، چه جایگاهی در امر حکمرانی زنان در جمهوری اسلامی دارد و چگونه در این مهم مشارکت دارد؟ پاسخ به این سوال به دو امر مهم بستگی دارد؛ اولی میزان دخالت زنان در حکمرانی جمهوری اسلامی و دومی جایگاه حوزه علمیه خواهران در حوزه علمیه قم. موضوع اول میزان دخالت عموم زنان در حکمرانی جمهوری اسلامی است. این موضوع به‌طور کلان محل یک بحث مهم و فراگیر است. جمهوری اسلامی تا به امروز تعریف روشنی از میزان و گستره دخالت زنان در امر حکمرانی ارائه نداده و اجماع مشخصی بر این مساله وجود ندارد. اساسا حوزه زنان به‌شدت دچار تشتت و نابسامانی در امر حکمرانی زنان بوده و نیازمند یک اجماع نخبگانی و تجمیع تفکری در این عرصه است. این وضعیت باعث تغییر خط‌مشی‌ها و جهت‌گیری‌های کلان حاکمیت است که باید بر انگاره‌های تفکر انقلابی استوار باشد، اما دولت به دولت تغییر کرده و از بی‌ثباتی رنج می‌برد. پس وقتی حکمرانی زنان در سطح کلان به مدیریت و ساماندهی نیاز داشته و وضعیت مبهم و چالش‌برانگیزی دارد، جایگاه حوزه علمیه خواهران در آن نیز وضعیت مشخصی ندارد و یافتن این سهم تاثیر با چالش مواجه خواهد بود. اما خود حوزه علمیه خواهران هم برای ایفای نقش موثر در امر حکمرانی زنان، به لوازمی نیاز دارد که به نظر می‌رسد تا به امروز در کسب آن موفق نبوده است. این بی‌توفیقی اما از ناتوانی این نهاد معتبر علمی نیست، بلکه ناشی از عدم وجود چنین نگاهی به جایگاه و نقش حوزه‌های علمیه خواهران بوده است.

اولین مساله حوزه علمیه خواهران پس از انقلاب اسلامی، مساله جایگاه آن در کل حوزه علمیه و نسبت آن با جامعه شیعه انقلابی ایران است. حوزه علمیه برادران، قدمتی به درازای تاریخ شیعه دارد و نهاد روحانیت در همه این بیش از هزار سال، جایگاه هدایت و رهبری معنوی مردم را به عهده داشته و مردم روحانیت شیعه را با این جایگاه و نقش مرتبط با آن شناخته و پذیرفته است. پس از انقلاب اسلامی، روحانیت شیعه در قامت ولایت سیاسی و رهبری حکومتی بازتعریف شد و جامعه ایرانی به نگاهی جامع در شناخت روحانیت شیعه دست یافت و تصویر روشنی از آن پیدا کرد. اما بانوان طلبه به خاطر نداشتن عقبه تاریخی و متأخر بودن مراکز علمی حوزوی خواهران، جایگاه و نقش روشن و مشخصی در فرهنگ شیعی و جامعه ایرانی ندارند و جمهوری اسلامی در ایجاد این تصویر موفق نبوده است. قبل از اینکه یک نهاد ملی بتواند نقش روشنی در تحولات یک جامعه ایجاد کند، لازم است تصویر و تعریف مشخصی از این نهاد و نسبتش با آرمان‌های انقلاب اسلامی ارائه شود. اگر در سطح جامعه ایرانی از حوزه علمیه خواهران پرسش شود، تصویری بیش از «خانم جلسه‌ای» از زنان طلبه ارائه نخواهد شد. روشن است که تبلیغ، یکی از مهم‌ترین وظایف حوزه‌های علمیه خواهران است اما تربیت زنان «فقیه سیاستگذار» به‌عنوان یکی از وظایف این مرکز علمی، حتی در درون خود حوزه علمیه خواهران و برادران هم ناشناخته است. بنابراین این تصویرسازی که زنان طلبه لازم است در سطوح مختلف فعالیت‌های نظام جمهوری اسلامی حضور داشته باشند، وظیفه خود حوزه‌های علمیه خواهران و حاکمیت جمهوری اسلامی است.

روشن است که حکمرانی نرم‌افزار اداره حکومت است و حاکمیت بدون این نرم‌افزار نمی‌تواند حاکمیت خود را استمرار بخشد. زنان به‌عنوان تولیدکنندگان فرهنگ در جامعه، دمنده روح حیات در کالبد سخت تمدن به شمار می‌روند. به نظر می‌رسد که دخالت زنان در امر حکمرانی به همین اندازه اهمیت دارد. بنابراین لازم است اداره امور زنان، به زنان واگذار شود و تولید نرم‌افزار مدیریت زنان که لزوما حکومتی هم نیست، توسط زنان انجام پذیرد. حوزه علمیه خواهران در صورت برنامه‌ریزی درست و اصولی و هدف‌گذاری مشخص، می‌تواند راهبری تولید فرهنگ زنانه در جامعه را برعهده گیرد. این هدایت و راهبری می‌تواند در سطوح و مراتب مختلف حکمرانی صورت گیرد و امر تبلیغ تنها یکی از وظایف سنتی حوزه بوده که البته حوزه علمیه خواهران در این مورد هم نیازمند ساماندهی و برنامه‌ریزی است. حوزه علمیه خواهران باید بتواند به‌عنوان یک نهاد فرهنگی در تمامی شهرها و استان‌ها از ظرفیت‌هایش برای گسترش فرهنگ انقلابی استفاده کند و با هدایت زنان به مسیرهای منتهی به آرمان انقلاب، وظیفه خود را در این حوزه انجام دهد.

از طرفی لازم است حوزه‌های اختصاصی زنان ناظر به مدیریت بدن، ورزش، بهداشت و سلامت، ازدواج، همسرداری، تربیت فرزند و مسائل دختران جوان و نوجوان و... توسط حوزه علمیه خواهران مورد اهتمام و توجه قرار گیرد و برای ساماندهی و مدیریت زنان در این حوزه‌ها، تربیت نیرو و آموزش و هدفگذاری صورت گیرد. این مهم مستلزم توجه حوزه علمیه به امر فرهنگ زنانه بوده و تعریف آن به‌عنوان یکی از وظایف حوزه علمیه خواهران ضروری به نظر می‌رسد. از طرفی تربیت زن فقیه و مجتهد متخصص حکمرانی، سطح دیگری از وظایف حوزه علمیه خواهران است تا بتواند در مسائل زنان که ارتباط وثیق و جدایی‌ناپذیری با فقه شیعه دارد، تکلیف حاکمیت را روشن کند و فقه سیاستگذاری زنان را پایه‌گذاری و تدوین کند. زن فقیه سیاستگذار کسی است که می‌تواند مبتنی بر فقه شیعه و به روش فقه جواهری، نیازهای حاکمیتی زنان را برطرف کرده و سیاست‌های جمهوری اسلامی را سامان دهد.

تشخص زن انقلابی که جمهوری اسلامی به او بخشیده، زمانی به کمال خود خواهد رسید که بتواند در سطح حکمرانی حضور پررنگ و فعالی داشته باشد و سهم تاثیر زنانه خود را به درستی ایفا کند. در این میان زنان طلبه نقش ویژه‌ای دارند و دلیل آن چیزی نیست غیر از این معنا که انقلاب اسلامی یک انقلاب دینی و مبتنی بر فقه شیعه است و آنچنان که مرجعیت دینی رهبری انقلاب را برعهده دارد، زنان فقیه و عالم به علوم دینی هم به پشتوانه دانش الهی خویش، باید نقش ویژه‌ای در سیاستگذاری و حکمرانی زنان در جمهوری اسلامی داشته باشند و بتوانند امر فرهنگ زنانه را سکانداری کنند. امید است جمهوری اسلامی در یک تعامل سازنده با حوزه علمیه خواهران بتواند از این ظرفیت ارزشمند برای هدایت و راهبری زنان بهره‌برداری کند.

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴